

آقای اسماعیلی: بسم الله الرحمن الرحيم. عرض ادب و احترام داریم خدمت استادان بزرگواری که تشریف آورده‌اند. موضوع بحث امروز تاریخ جامعه‌شناسی است. این موضوع از مباحث میان‌رشته‌ای میان تاریخ و جامعه‌شناسی است و موضوعی نو و تازه است. در جامعه‌ی ما نسبت به این موضوع، علاقه‌ی جدیدی ایجاد شده و هنوز منابع کتبی در مورد آن بسیار ناچیز است. امیدواریم بحث امروز فتح بابی باشد در این مورد و در جامعه‌ی آکادمیک و نیز علاقمندان این رشته، مباحثه و پژوهش‌هایی را سبب شود. در آغاز بحث به این گفتگوی مشهور اشاره می‌کنم: گفت‌و‌گویی میان تاریخ و جامعه‌شناسی، گفت‌و‌گویی ناشوابایان و منشأ بدفهمی است. شاید در این جمله اغراقی نهفته باشد؛ چراکه در دوره‌هایی بین این دو حوزه گفت‌و‌گویی رخ داده است. و از تعاطی و برخورد این دو حوزه، رشته‌ی جدیدی به وجود آمده است که از آن به جامعه‌شناسی تاریخی و یا تاریخ جامعه‌شناسی یاد کردند.

البته بحث در مورد این نامگذاری یکی از مباحث امروز ما نیز هست و باید تعریف این حوزه‌ی معرفتی دقیق و مشخص شود. اما آیا اساساً مورخان و جامعه‌شناسان و یا حوزه‌ی معرفتی تاریخ با حوزه‌ی معرفتی جامعه‌شناسی، امکان گفت‌و‌گوی دارند و می‌توانند به افق‌های مشترک و نوعی هم‌بازی دست یابند؟

اولین مسأله‌ای که می‌تواند سرمنشأ گفت‌و‌گویی میان این دو حوزه باشد، موضوع بحث هر دو رشته است. عده‌ای معتقدند که موضوع تاریخ رویدادهایی هستند که بالذات متفاوت هستند. اما به نظر می‌رسد در حوزه‌ی جامعه‌شناسی از یک نظریه شروع می‌کنیم و سپس آن را تعیین می‌دهیم. از آقای دکتر منوچهری خواهش می‌کنیم بحث را از همین نقطه آغاز فرمایند.

دکتر منوچهری: بسم الله الرحمن الرحيم. من همزمان با کار در حوزه‌ی علوم سیاسی، به خاطر ارتباط جدی تاریخ با این حوزه و نیز ضرورت آنسایی با تاریخ به تاریخ پرداختهام. در دهه‌ی هشتاد میلادی جامعه‌شناسی تاریخ به طور جدی مطرح شد. نکته‌ی مهم این است که نه تنها حوزه‌ی تاریخ و جامعه‌شناسی، بلکه متأسفانه باید گفت تاریخ، به طور اعم، در حوزه‌های علوم انسانی، جایگاه واقعی خود را نیافته است و تاریخ را نمی‌توان در کنار دیگر حوزه‌های معرفتی علوم انسانی لاحظ کرد؛ چه، می‌توان گفت که هریک از حوزه‌های علوم انسانی به طور جدی، نیازمند حوزه‌ی مطالعاتی تاریخ هم هستند. این تصور که تاریخ در کنار دیگر رشته‌ها قرار گیرد - به آن صورتی که

## سوالات

## تاریخ جامعه‌شناسی

با حضور: دکتر علی محمد ولی، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا

دکتر عباس منوچهری، عضو هیأت علمی گروه علوم

سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر حسن حضرتی، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران



کنیم، در حوزه‌ی تاریخ جامعه‌شناسی وارد شده‌ایم، تاریخ اجتماعی هم مطالعه‌ی مؤسسه‌ات، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی است در مقاطع مختلف تاریخی، در این حیطه هم با رویکرد تاریخی یا جامعه‌شناسانه می‌توان وارد شد. موضوع این سه حوزه، بهویژه دو مورد اول (جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ جامعه‌شناسی) و نیز فلسفه‌ی تاریخ، همان تغییر است. البته در لایه‌ها و سطوح مختلف، فلسفه‌ی تاریخ تغییر را در سطح کلان برسی می‌کند، جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ جامعه‌شناسی در سطوح میانی و تاریخ خود در سطح میکرو یا خرد این برسی را انجام می‌دهد. بنابراین موضوع همه‌ی این عرصه‌ها تغییر است، شاید تاریخ خود به این شدت به برسی تغییر نپردازد، و برسی فاکت‌ها و امور و رویدادها بیشتر در دستور کار خود قرار دهد.

این حوزه‌های معرفتی ظاهراً جدید هستند. هرچند که این بسیار قدیم دغدغه‌ی انسان بوده‌اند این مسائل در متون قدمی مثلاً متون هندی و چینی مطرح شده است و مناسبات اجتماعی در سطوح مختلف برسی و تحلیل و برای آن‌ها قاعده و قانون پیشههاد می‌شود. بزرگان فکری یونان مانند تالس، فیاغورت، دموکریتوس و دیگران نیز در عرصه‌ی مسائل اجتماعی سخنانی دارند. ما در متون سنتی ترکیب جامعه‌شناسی تاریخی را تداریم، اما بدون نامگذاری خاص، در میان فلاسفه و نیز متفکران سلمان مانند فارابی، مسعودی، این خلدون و دیگران هم این بحث‌ها را می‌توان پیگیری کرد. حتی اگر با دقت گات‌ها و یسنها را بخوانیم، نشانه‌هایی از آن می‌باشیم، در اروپا نیز پس از رنسانس و از دکارت به بعد و نیز در متفکران جدید این بحث‌ها دیده شده است. تفاوت میان جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ جامعه‌شناسی و تاریخ اجتماعی هم بیشتر در سطح روش است.

**آقای اسماعیلی:** با تشکر از دکتر ولوی، عزیمت‌گاه تاریخ رویداد است و برای رویداد یک نقطه‌ی آغاز، یک نقطه‌ی پایان و یک سیر در نظر می‌گیریم و گویی روابطی علی نیز در این مسیر وجود دارد. در ذهن ما مطالعات تاریخی چنین ساخته شده است که اگر بخواهیم یک واقعیت کوچک یا واقعیت یک سرزمین را برسی کنیم، همین روش را در پیش می‌گیریم، وقتی از رویکرد جامعه‌شناسانه به تاریخ بحث می‌کنیم، این روش تغییر می‌کند. عزیمت‌گاه ما در جامعه‌شناسی نظریه است و نه رویداد. ای بسا به همین دلیل است که ساخت‌گرایان هر نوع دید تاریخی را نفی کردند، هرچند تاریخ این دید را متنفسی کرد. و اصولاً کار تاریخ ویران کردن رویکردهای تند و تیز است. به هر حال به نظر می‌رسد بین این دو مناقشه‌ای وجود دارد. از آقای دکتر حضرتی خواهش می‌کنم رویکرد خود را به این مسائل بفرمایند.

**دکتر حضرتی:** بسم الله الرحمن الرحيم، به نظر من همیشه یک مناقشه بین مورخان و جامعه‌شناسان وجود دارد. در هر تحله و پارادایمی که مدافعه کنید، این مناقشه را می‌بینید و پایان پذیر هم نیست. گرچه ممکن است در پارادایم یا رویکردی این مناقشه ضعیفتر باشد، ولی هرگز از بین نمی‌رود. به این علت که تفاوتی بنیادی بین این دو داشت وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

معمولًا علوم را براساس سه جزء از هم تفکیک می‌کنند: موضوع، روش و غایت و تفاوت علوم هم در تفاوت بین این اجزاء است. اگر بخواهیم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا مناقشه‌ای بین جامعه‌شناسان و مورخان وجود دارد

اکنون اتفاق افتاده است - اصولی و صحیح نیست. حتی برخی رشته‌ها مانند اقتصاد و برنامه‌ریزی توسعه، اگر نگوییم کاملاً ولی بسیار با تاریخ بیگانه‌اند در حالی که حتی برنامه‌ریزی توسعه هم حوزه‌ای است که به طور جدی نیازمند دانش تاریخ است؛ چراکه با جامعه و ذهن و عین و شرایط و عوامل اجتماعی درگیر و مرتبط است و تاریخ است که می‌تواند در بسیاری موارد آنچه را این شاخه، حتی برای برنامه‌ریزی آینده نیاز دارد، تولید کند و هیچ حوزه‌ی دیگری این توانایی را ندارد. در همین رابطه حوزه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی بیشتر این خصوصیات را داراست و چون شناخت اجتماعی را با شناخت تاریخی با هم دارد، ظرفیت این را دارد که در حوزه‌های مختلف به کار گرفته شود. شاید غلو باشد اگر بگوییم حتی حوزه‌هایی مانند روان درمانی نیز به این رشته نیازمندند. بسیاری مسائل وجود دارد که هیچ حوزه‌ی دیگری، به آن میزان که تاریخ و جامعه‌شناسی تاریخی می‌تواند کمک کند، نمی‌تواند به آن بپردازد. علاوه بر این که جامعه‌شناسی تاریخی خود پاسخگوی پرسش‌ها هست و راه حل‌هایی هم ارائه می‌دهد.

اگر برای هر رشته‌ای موضوع مشخصی لحاظ کنیم، موضوع جامعه‌شناسی تاریخی تغییر است. البته در حوزه‌های علوم طبیعی مانند فیزیک هم تغییر وجود دارد اما جامعه‌شناسی تاریخی و حوزه‌های علوم اجتماعی، مشخصاً به تغییر اجتماعی می‌پردازند. البته در فلسفه هم به تغییر توجه می‌شود، مانند حرکت یا در مجdalاتی مانند وجود و تغییر و ثبات و تغییر که نقطه‌ی شروع فلسفه‌ی هر اکلیتس هستند، این تغییر برسی می‌شود و بهویژه جامعه‌شناسی، در علومی که به حوزه‌ی اجتماعی مریبوط می‌شوند و بهویژه جامعه‌شناسی، موضوع اصلی تغییر است. به همین علت علاوه بر این که خود - فی نفسه - هم ارزش علمی دارد و هم کاربردی است، با حوزه‌های دیگر ارتباط می‌باشد. یکی از جنبه‌های جدی کاربرد این شاخه نیز کمک به رشته‌های دیگر از روان درمانی تا توسعه و برنامه‌ریزی است.

**آقای اسماعیلی:** با تشکر از دکتر منوچهری، البته دو نکته باید عرض کنم که خواهش می‌کنم در بخش بعدی به آن بپردازیم، نکته‌ی اول این که وقتی می‌گوییم داشت‌های دیگر از تاریخ بهره می‌برند، باید بگوییم به چه نحوی؟ نکته‌ی دیگر این که فرمودید موضوع جامعه‌شناسی تاریخی تغییر است؛ باید تفاوت آن را با فلسفه‌ی تاریخ مشخص کنیم، مورخینی که تاریخ جهان را برسی می‌کنند، با کسانی که جامعه‌شناسی تاریخی را برسی می‌کنند، چه تفاوتی دارند؟ و تغییرات کلان در کجا به اندیشه‌ی اجتماعی و در کجا به علم مرتبط می‌شوند؟

آقای دکتر ولوی به نظر شما اصولاً مورخین و جامعه‌شناسان می‌توانند با هم کنار بیایند؟

**دکتر ولوی:** بسم الله الرحمن الرحيم، از اینجا آغاز می‌کنم که جامعه‌شناسی تاریخی، تاریخ جامعه‌شناسی، تاریخ اجتماعی و فلسفه‌ی تاریخ چه حیطه‌بندی‌های دارند سعی می‌کنم، بسیار کوتاه نزدیک‌ترین تعریف را بیان کنم، جامعه‌شناسی تاریخی یعنی تحلیل جامعه‌شناسانه‌ی داده‌های تاریخی. اگر داده‌های تاریخی را با رویکرد جامعه‌شناسانه برسی کنیم، در حوزه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی قدم برداشته‌ایم و بر عکس آن می‌شود تاریخ جامعه‌شناسی. یعنی اگر داده‌های جامعه‌شناسی را با رویکرد تاریخی برسی

و جنبش و قیام استفاده می کنند؛ لذا، میان تاریخ شناسان و جامعه شناسان  
تفاوت چندانی وجود ندارد. اسکاچبول و دیگر جامعه شناسان تاریخ گرا هم  
همین عقده را دارند.

اما انجه خواستم در این قسمت بگویم، این است که در مقطع و زمانی که مورخان صرفاً به تاریخ سیاسی و تبیین تاریخ براساس زمان کوتاه، توجه داشتند، می‌شد از همان تغییر گفتگوی ناشوایان برای رابطه‌ی میان مورخان و جامعه‌شناسان استفاده کرد. ولی زمانی که این دیدگاه‌ها تغییر کرد و واحد مطالعات تاریخی از حوزه‌ی سیاست به اجتماع راه یافت، این تقدّم به مورخان کم شد. نیز از زمانی که اشخاصی مانند برودل، علاوه بر زمان کوتاه، زمان متوسط و طولانی هم پرداختند و ساختارها و فرایندها را نیز مورد توجه قرار دادند و آثاری در این زمینه تولید شد، مورخان و جامعه‌شناسان به هم تردیک شدند.

با همه‌ی این اوصاف، مورخان و جامعه‌شناسان، هرچقدر هم به یکدیگر تزدیک شده باشند، از حیث روش و غایت دو دغدغه‌ی متفاوت دارند و نمی‌توانند زیاد هم تزدیک شوند. البته در میان ایشان مفاهیم و مطالعات بین رشتۀ‌ی شکل گرفته است که دادوستد بین آن دو راممکن ساخته و به علم کمک کرده است. اما به طور کلی، تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی دو غایت و روش متفاوت اند. این دو شناخت اند. تاریخ‌شناس به دنبال فاکت است و جامعه‌شناس به دنبال تئوری و این مسأله باعث تفاوت همیشگی میان آن دوست.

اقای اسماعیلی: به نظر می‌رسد تاریخ و مطالعات تاریخی به هویت افربینی کمک کرده‌اند، حتی در جایی که از سیاست فاصله گرفته‌اند؛ اما در جامعه‌شناسی این کارکرد دیده نمی‌شود و به همین علت در غایت و هدف بیز با یکدیگر متفاوتند.

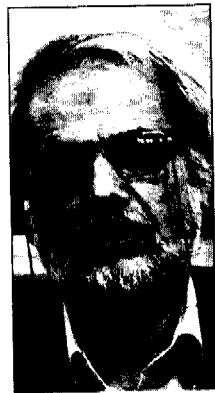
اقای دکتر منوچهری، به نظر شما واقعاً تاریخ و جامعه‌شناسی نمی‌توانند با یکدیگر جمع شوند؟

دکتر منوچهری: این که معتقد باشیم یا نه، مهم نیست، چون به هر حال با هم کنار آمدہ‌اند؛ البته همچنان مناقشه و مجادله و گفت‌وگوی آن‌ها در جویان است، ولی بیوند برقرار شده است.

نقایقی اسماعیلی: این پیوند در چه حد است؟ آیا مثلاً در این حد است که تاریخ ز مفاهیم جامعه‌شناسی مانند طبقه و قشر و انقلاب و حنیش... استفاده کند؟

دکتر منوچهري: به نظر من تفاوت ها و اختلاف های ظرفي وجود دارد، ولی طرفين مي توانند با يكديگر گفت و گو كنند هرچند که هر يك استدلال و منطق خود را دارند. اما شاید بتوان از طریق این مناقشه را يد و پس از دیدن، مسیر خود را انتخاب کنیم. به هر حال هر حوزه‌ی معরفي، دارای دو عنصر اساسی است، يكی امری که به آن می پردازد که به آن موضوع یا subject matter می گویند، و دیگری وجه معرفت‌شناسانه و روشي. برای هر يك تاحدي روشن‌هاي تعیین شده است، ولی در همان‌ها هم مناقشه وجود دارد. در حال حاضر، در اکثر حوزه‌های معورفي، واگرایی و اختلاف نظر بسیار بیشتر از اجماع است. در آغاز با این واقعیت روبه رو هستیم و در تاریخ و جامعه‌شناسی این مشکل مضاعف می‌شود. به طور مثال در مورد

دکتر ولوی: اگر داده‌های تاریخی را با رویکرد جامعه‌شناسانه بررسی کنیم، در حوزه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی قدم برداشته‌ایم و بر عکس اگر داده‌های جامعه‌شناسی را با رویکرد تاریخی بررسی کنیم، در حوزه‌ی تاریخ جامعه‌شناسختی وارد شده‌ایم



یا نه؟ باید ابتدا به این توجه کرد که چه تفاوتی بین تاریخ و جامعه‌شناسی وجود دارد که باعث مناقشه میان اهل تاریخ و اهل جامعه‌شناسی می‌شود. به نظر من نقطه‌ای مشترک میان جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی موضوع آن هاست. هر دو به انسان می‌پردازند. گرچه تاریخ انسان را در زمان پارسی بررسی می‌کند و جامعه‌شناسی در زمان حال. از این نظر بین تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی تفاوت چندانی وجود ندارد و اهل این دو رشته، عموماً موضوع یکدیگر را نقد نکرده‌اند. تعارض جدی در روش و غایتی است که مورخان و جامعه‌شناسان دنبال می‌کنند.

جامعه‌شناسان از حیث روشی، داشن خود را دانشی تعمیمی می‌دانند و به دنبال گزاره‌های علمی فرازمانی و فرامکانی هستند. یعنی به دنبال کشف تئوری‌های عامی هستند که بتواند براساس آن‌ها پدیده‌های تجربی را تبیین کنند. این در حالی است که مورخان با نامها سروکار دارند و به دنبال ارائه‌ی گزاره‌های تعمیمی نیستند؛ چراکه اساساً تاریخ دانشی تغیریگر است. مورخان در جست‌وجوی نامها، اگر به گزاره‌های علمی پرسند، متوقف می‌شوند و آن را به علوم و دانش‌های دیگر وابی گذارند. اگر ما رویکرد تعمیمی را در علوم - مانند اقتصاد و فیزیک و جامعه‌شناسی - و رویکرد تغیریگری را - در تاریخ - در نظر بگیریم، این دو دچار مناقشه و تنش می‌شوند. از حیث غایت هم مورخان با جامعه‌شناسان تفاوت دارند. مورخان برخلاف جامعه‌شناسان، همیشه به دنبال توصیف و شناخت گسترده هستند. این توصیف و شناخت گستردده است که غایت اصلی دانش تاریخ به شمار مردی رود با همان محوریت نامها و گزاره‌های زمان‌مند و مکان‌مند که در تاریخ بسیار اهمیت دارند. اما غایت جامعه‌شناسی ارائه‌ی تئوری‌های عام است که بتواند تبیین فرازمانی و فرامکانی از پدیده‌ها ارائه کند. بنابراین تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی از نظر روش و غایت تفاوت‌های بنیادین با یکدیگر دارند.

البنه اين ديدگاهي که عرض كردم، ديدگاه ضد تاریخ گراها در بین جامعه شناسان است و برخی نیز آن را نقد کرده اند. کسانی مانند همپل می گویند ناید گفت که تاریخ تنها با آنها سروکار دارد و گزاره های آن زمان مند و مکان مند است و نمی تواند در غالب مفاهیم عام بیان شود. زیرا محال است که یک پدیده منحصر به فرد را با مفاهیم منحصر به فرد توصیف کنیم، به بیان دیگر، در ک حضوری ممکن است که منحصر به فرد باشد، اما در حضولی (بیانی) با مفاهیم نوعی صورت می گیرد. بر این مبنای همپل معتقد بود در تاریخ ما با مفاهیم عام سروکار داریم، مثلاً مورخان هم از مفاهیم و از کار، مانند انقلاب



**دکتر منوچهri: نه تنها حوزه‌ی تاریخ و جامعه‌شناسی، بلکه متأسفانه باید گفت تاریخ، به طور اعم، در حوزه‌های علوم انسانی، جایگاه واقعی خود را نمی‌توان در کنار دیگر و تاریخ را نمی‌توان در هیچ حوزه‌ی معرفتی علوم انسانی لحاظ کرد**

در آن بررسی می‌کنند. در اینجا به نظر می‌رسد فلسفه تاریخ و جامعه‌شناس تاریخی به هم بسیار نزدیک شده‌اند. در اینجا چگونه می‌توان بین آن دو مرز قائل شد؟ منظور من سرشت تاریخ به معنای عینی آن است و نه معرفتی.

**دکتر منوچهri: هنگامی که در فلسفه‌ی تاریخ از سرشت تاریخ سخن می‌گوییم، موضوع مطالعه خود تاریخ است و نه تغییر در تاریخ. مکاتب عمده‌ی فلسفه‌ی تاریخ یکی گروهی هستند که قائل به خطی بودن سیر تاریخ بشر هستند، دیگر گروهی که به سیکلی (دورانی) بودن آن قائلند و رویکردهای دیگر بین آن‌ها، ولی در همه‌ی آن‌ها موضوع تاریخ است و چیستی و چگونگی تاریخ، نه امر تغییر.**

**آقای اسماعیلی: شما چقدر با اصطلاح تاریخ جامعه‌شناختی موافقید؟**

**دکتر منوچهri: به نظر من میان جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ جامعه‌شناختی تفاوت‌های ظرفی وجود دارد و آن‌هم در ترجیح ذهنی و شخصی نیست، بلکه در چیزی است که دارد عملًا اتفاق می‌افتد. جامعه‌شناسی تاریخی به موضوع تغییر می‌پردازد، اما تاریخ جامعه‌شناختی خود تاریخ است، البته نه مانند فلسفه‌ی تاریخ یعنی تاریخ جامعه‌شناختی نوعی تاریخ‌نگاری است، مانند تاریخ سیاسی، تاریخ فرهنگی. بنابراین نمی‌توان جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ جامعه‌شناختی را به جای یک‌یگر گذاشت. البته کسانی مانند فوکو، همه‌ی این مژده‌را در هم می‌شکنند. مثلاً وی به مقوله‌ای به نام تاریخ اکنون می‌پردازد - که البته از قبل هم به نوعی وجود داشته، ولی پردازش آن حاصل کار فوکو است - وی در این مقوله، مفهوم و موضوع تاریخ را چیز دیگری می‌داند. وی معتقد است موضوع تاریخ اکنون است و ما برای فهم اکنون به گذشته رجوع می‌کنیم.**

**آقای اسماعیلی: آقای دکتر ولوی، شما به سه حوزه‌ی مختلف اشاره فرمودید. مورخانه بفرمایید تاریخ جامعه‌شناختی یعنی چه؟ به نظر من اگر موضوع جامعه‌شناسی تاریخی را تغییر بگیریم، عزیمت‌گاه آن نظریه است. اما عزیمت‌گاه تاریخ جامعه‌شناختی رویداد است. نظر شما چیست؟ در روش و**

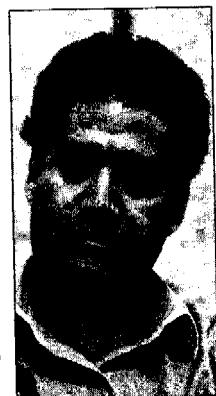
**عزیمت‌گاه این دو چه تفاوتی دارند؟**

موضوع تاریخ و نیز موضوع جامعه‌شناسی مناقشه وجود دارد. اما شاید در همین نقطه است که برای جامعه‌شناسی تاریخی یک فرصت و یک ظرفیت به وجود آمده است. یعنی اتفاقاً با جامعه‌شناسی تاریخی است که هم تاریخ و هم جامعه‌شناسی توائیت‌های دریاب موضع، یک پیوند ارگانیک ایجاد کنند. یعنی مثلاً ممکن است در حوزه‌ی معرفتی تاریخ و یا جامعه‌شناسی به دنبال شناسایی موضوع و تحقیق در آن باشیم، اما اینجا اتفاق دیگری رخ داد. یعنی یک موضوع اساسی در مطالعات انسانی از اول تاکنون وجود داشته و آن تغییر است. درست است که تغییر در فلسفه و دیگر حوزه‌های معرفتی بشر پیشینه دارد، اما به طور جامع و مانع، موضوع هیچ معرفتی نشده است و یکی از موضوعات آن‌ها بوده است. اما در جامعه‌شناسی و تاریخ این موضوع سبب پیوند ارگانیک آن دو شده است. البته این مطلب به این معنا نیست که بگوییم جامعه‌شناسی یا تاریخ تنها این است. یعنی هنگامی که مورخان و جامعه‌شناسان به موضوع تغییر پرداخته‌اند، منجر به جامعه‌شناسی تاریخی شده است. یعنی اگر از جامعه‌شناسی آغاز کرده‌اند، با تاریخ پیوند یافته‌اند و بالعکس. اما اکنون با توجه به پیشنهادی که جامعه‌شناسی دارد، خود مستقل‌بلاً یک حوزه‌ی معرفتی تبدیل شده است و نه به یک دانش بین‌رشته‌ای. البته از نظر داشش چون با تاریخ و جامعه‌شناسی ارتباط دارد، بین‌رشته‌ای به نظر می‌رسد، ولی برای خود هویت مستقل دارد و یک حوزه‌ی معرفتی است. این که می‌گوییم هر حوزه‌ی معرفتی یک موضوع دارد، این رشته هم دارد و موضوع آن تغییر است که در هیچ حوزه‌ی معرفتی دیگر نیست، چون حوزه‌های دیگر ابزار و تئوری و روش این حوزه را ندارند.

**آقای اسماعیلی: مرز این حوزه با فلسفه‌ی تاریخ کجاست؟ چرا که وقتی به سیر تاریخی مسئله می‌پردازیم، می‌بینیم حتی افراد مشترکی به این حوزه و نیز فلسفه‌ی تاریخ پرداخته‌اند.**

**دکتر منوچهri: از نظر تقدم زمانی باید با این خلدون شروع کنیم، برخی این خلدون را فلسفه تاریخ و برخی جامعه‌شناس می‌دانند، اما شاید بتوان او را اولین مورخ جامعه‌شناس با اولین کسی که به تاریخ جامعه‌شناسی پرداخته است، دانست؛ همه‌ی حوزه‌های جامعه‌شناسی، به جز حوزه‌ی کارکردگر ایان ساختاری، میراث سنت جامعه‌شناسی را با جامعه‌شناسی تاریخی شروع می‌کنند. کارکردگر ایان ساختاری تغییر را در نظر می‌گیرند، اما به موضوع سازوکار و روابط می‌پردازند و دغدغه و موضوع ایشان تغییر نیست. اما اگر توجه کنید کل دستگاه نظری کسانی مثل مارکس و ویر و دور کیم، به موضوع تغییر و جامعه‌شناسی تاریخی مبنی و متمکن است. البته برای هیچ‌یک تغییر به تنهایی موضوعیت ندارد و یک نقطه‌ی پرش است. اما فلسفه‌ی تاریخ به چیستی و سرشت وجود معا در تاریخ می‌پردازد، نه به جامعه. یعنی به تغییر به عنوان یک مقوله می‌پردازد و نه موضوع. مثلاً به چیستی تغییر و این که آیا عارضی است یا خیر؟ ولی به تغییر اجتماعی نمی‌پردازد و به چرا - که دغدغه‌ی جامعه‌شناسی است - توجه ندارد. یعنی سوال او این نیست که چرا تغییر از نظام فئودالی به نظام جدید روی داده است.**

**آقای اسماعیلی: برخی از مورخینی که به فلسفه‌ی تاریخ پرداخته‌اند، یک عنصر و پدیده مانند جنگ، انقلاب، مهاجرت و... را در نظر می‌گیرند و تغییر را**



### دکتر حضرتی: جامعه‌شناسان

دانش خود را دانشی تعمیمی  
می‌دانند و به دنبال گزاره‌های  
علمی فرازمانی و فرامکانی هستند.  
در حالی که مورخان به دنبال  
گزاره‌های علمی تعمیمی نیستند؛  
چراکه اساساً تاریخ دانشی  
تقریباً است.

که می‌توان جامعه‌شناسی را به عنوان یک پدیده‌ی استاتیک و ایستا بررسی کرد، ولی خصلت پویایی تاریخ از جامعه‌شناسی بیشتر است و همین هم باعث دشواری بیشتر آن شده است. به نظر من ما در تاریخ می‌توانیم به گزاره‌های علمی بررسیم. اگر با انسان شروع کنیم و بگوییم انسان‌ها هم رفتارهای مشابه دارند و هم رفتارهایی دارند که معانی مشابه دارد، و نقطه‌ی عزیمت را این مسأله در نظر بگیریم؛ می‌توانیم هم در مطالعه‌ی رفتار فردی که (که موضوع روان‌شناسی است) و هم در مطالعه‌ی رفتار جمعی به گزاره‌های مشخص علمی بررسیم.

مورخان سنتی یک دیدگاه دارند و تصور می‌کنند تاریخ یعنی شناسایی حادث و رویدادهایی که اتفاق افتاده و پایان یافته است و حاضر نیستند از موضوع حاکمیت و نهاد قدرت، که موضوع تاریخ سیاسی است، پا فراتر نمehند. تاریخ اجتماعی را برخی اصلاً به عنوان تاریخ (چون غیر از نهاد قدرت، به سازمان‌های اجتماعی هم پرداخته است) تاریخ نمی‌دانند. من منظور از ارتقاء نگاه این تغییر دیدگاه است. این که پیزیریم تاریخ علم است و گزاره‌های آن قدرت پیش‌بینی و تعمیم دارند. البته همه‌ی گزاره‌های علمی نقص پذیرند. فیزیک هم نمی‌توان از گزاره‌ی جزئی و قطعی و لایتیر سخن گفت.

**آقای اسماعیلی:** فرض کنید از تاریخ شهر تهران سخن می‌گوییم. البته منظورم تاریخ شهرنشینی نیست. موردی مانند تاریخ شهر تهران، از تأسیس شهر تهران، حاکمان آن و نیز سیر آن تا به امروز در این تاریخ صحبت می‌شود. در همین تاریخ می‌توان زندگی اجتماعی مردم تهران را هم با دیدی تاریخی و نه دیدگاه تاریخ فرهنگی و یا مردم‌شناسانه بررسی کرد. وقتی به این ترتیب به تاریخ نگاه می‌کنیم، گویی مانوشتاری داریم با اجزایی که رویدادهای متعدد و درنهایت تصویری واقعی به ما ارائه می‌دهند. چگونه می‌توان از این بررسی و از این تصویر، گزاره‌های علمی هرگاه الف، آنگاه ب، به دست آورد؟ آیا می‌توانیم این پارادوکس را حل کنیم؟

**دکتر ولوی:** من در اینجا پارادوکسی نمی‌بینم، معتقدم که باید در مطالعات علمی و در هر علمی اعم از علوم طبیعی یا تاریخ باید سه لایه را در نظر گرفت، لایه‌هایی که گاه برخی آن‌ها را یکدیگر خلط می‌کنند. لایه‌ی اول شناسایی است. در هر علمی در شیوه‌ی هم وقته می‌خواهید نسبت بین اسید و باز را پیدا کنید، اول باید هریک را به تهایی بشناسیم. در تاریخ هم چنین است. نایاب‌انتظار داشت که مورخ از همان ابتدای نسبت‌ها را پیدا کند، در آنجا هم اول باید شناخت صورت گیرد. برخی تصور می‌کنند انتظار گزاره‌ی علمی از تاریخ، به این معنی است که سطح شناسایی را رها کنیم. من چنین اعتقادی ندارم، لایه‌ی اول شناخت است. مثلاً برای ایجاد نسبت باید بین واقعه‌ی سقیفه بنی ساعدہ با یک واقعه‌ی دیگر، باید هریک از آن دو را به خوبی شناخت.

لایه‌ی یا سطح دوم مطالعات علمی پیدا کردن نسبت‌های است. علم یعنی همین هر اکلیتیوس هم وقتی علم را تعریف می‌کند، همین رامی گوید. نسبت‌ستجی و شناسایی نسبت‌ها سطح دوم است و جایی می‌توان از عقل و عقلاً نیت سخن گفت، که نسبت‌ها سنجیده شوند. علم هم به دنبال کشف همین نسبت‌های است. در شیوه‌ی مثلاً اسید را روی باز می‌بریزید، نمک تولید می‌شود. و به این قاعده دست می‌پایید که اگر اسید را روی باز بریزید، نمک ایجاد می‌شود. در علوم طبیعی انسانی و به تبع آن، تاریخ نیز می‌توان چنین کرد. در علوم این امور

**دکتر ولوی:** ابتدا در مورد صحبت‌هایی که دوستان عزیز داشتند، چند نکته عرض کنم. ظاهرًاً مجموعه سخنان دوستان چنین برمی‌آید که باید به این سوال اساسی بارگشت: آیا ما تاریخ را علم می‌دانیم با خیر؟ آیا تاریخ و قوتی هویت مضاف می‌باید، جنبه‌ی علمی می‌گیرد یا خود مستقلایک علم است؟ اگوست کنت علوم را از ساده به پیچیده تقسیم‌بندی می‌کند. وی ریاضیات را ساده‌ترین علوم می‌داند و دلایل خود را دراد؛ و بعد فیزیک و نجوم و زیست‌شناسی و... و جامعه‌شناسی را پیچیده‌ترین علوم می‌داند و خود واژه‌ی جامعه‌شناسی (sociology) را وضع می‌کند. علت آن را هم این می‌داند که این علم با رفتار انسانی سروکار دارد و نه با یک پدیده‌ی ثابت و مشخص قبل کنترل. جامعه‌شناسی با انسان و تغییر رفتاری انسان سروکار دارد که پدیده‌هایی ثابت نیستند و نمی‌توان آن‌ها را در آزمایشگاه مطالعه کرد. من یک نکته به تقسیم‌بندی کنت اضافه می‌کنم. اگر تاریخ را به عنوان علم در نظر بگیریم، به مرتب پیچیده‌تر از جامعه‌شناسی است. چراکه همه‌ی گزاره‌های دشواری‌ها و پیچیدگی‌های جامعه‌شناسی را دارد، به علاوه‌ی پیچیدگی‌های تاریخ. در این که آیا تاریخ علم هست یا نه، باید به تعریف علم رجوع کرد. هر کسی علم را به گونه‌ای تعریف می‌کند. دکتر حضرتی به بخشی از آن چیزی که می‌توانیم از آن به گزاره‌ی علمی تعبیر کنیم، اشاره کردند: ما از گزاره‌های علمی انتظار داریم به ما قادری پیش‌بینی و تعمیم بدهند. این سوال در تاریخ مطرح هست که آیا می‌توانیم به چنین گزاره‌های دست یابیم؟ اگر بخواهیم به طور سنتی به تاریخ و تعریف آن بنگریم، نمی‌توان به چنین گزاره‌هایی دست یافت، اما اگر به هویت‌های مضاف تاریخ رجوع کنیم و آن‌ها را تاریخ بدانیم، می‌توان در تاریخ هم به گزاره‌هایی دست یافت که به ما قادری پیش‌بینی و تعمیم دهنند. البته به قول منطقیون، کسانی که چندان با علم آشناشی ندارند، تصور می‌کنند وقتی یک عالم پیش‌بینی می‌کند، صحبت از امری می‌کند که قطعاً تحقق خواهد یافت، که البته چنین نیست و موقع یک پیش‌بینی سه شرط دارد و جای بحث آن اینجا نیست.

اگر به صورت ایستا به تاریخ نگاه کنیم و آن را تنها فاکتهای منفرد بینیم، و به قول منطقیون آن را کمیات غیرقابل اتصال بدانیم، طبعاً نمی‌توانیم انتظار گزاره‌های علمی از تاریخ داشته باشیم. گیدنر می‌گوید: تاریخ و جامعه‌شناسی هر دو یک دغدغه دارند و آن شناسایی معنای رفتار فرد و گروه است و تفاوت آن دو در برش‌های زمانی و سوژه‌های مورد مطالعه‌ی هریک است. شاید تفاوتی که میان جامعه‌شناسی و تاریخ حس می‌شود، به این دلیل باشد

ایستاست و در یک برش خاص زمانی صورت می‌گیرد. جامعه‌شناس با فاکت‌های خاص موجود سروکار دارد، پرسش‌نامه پُر می‌کند، مصاحبه انجام می‌دهد، مطالعات تحلیلی انجام می‌دهد و در مورد موضوع بحث می‌کند. ولی در تاریخ، جریان‌شناسی انجام می‌گیرد. در تاریخ هم اگر مقتضیات به درستی شناخته شود، لوازم و شرایط فراهم باشد و مانع هم نباشد، می‌توان به راحتی یک فیزیکدان نظریه داد و تحلیل کرد.

**آقای اسماعیلی:** این جامعه‌شناسی تاریخی است یا تاریخ جامعه‌شناسی؟

**دکتر ولوی:** جامعه‌شناسی تاریخی است.

**آقای اسماعیلی:** در تاریخ جامعه‌شناسی تاریخی چه روی می‌دهد؟

**دکتر ولوی:** البته اصطلاح تاریخ جامعه‌شناسی (sociological history) که اکنون به کار می‌بریم، در آکادمی‌های علمی دنیا رواج ندارد. آن طور که بنده استنباط می‌کنم، همان تعریفی است که ابتدای سخنانم گفتم. یعنی فاکت‌های جامعه‌شناسی را در اختیار داریم و با نگاه تاریخی آن را بررسی می‌کنیم. مثلاً مجموعه‌ای از داده‌های اجتماعی را در زمان خود سوژه مطالعه قرار می‌دهید و برای درک این که در آن ظرف مکانی و زمانی، چرا این امر وقوع یافته است، با رویکردی تاریخی آن را پیشه‌یابی می‌کنیم. همان کاری که گینز و پارسونز و پیر انجام داده‌اند.

**آقای اسماعیلی:** نگاه بومی هم که داشته باشیم، عموم مورخان ما همین کار را انجام داده‌اند. البته نه با صراحة و شفافیت امروز، ولی با رگمه‌هایی از همین رویکرد و روال.

رویدادهای منجمد، لایتیر و تحت کنترل هستند و در تاریخ یک فاکت و یک رویداد تاریخی. مثلاً در سقیفه‌ی بنی ساعدة، واقعه را باید شناسایی کرد و نیز ساختار قبیله‌ای حجاز را، بعد این این دو نسبت‌ستجی می‌کنیم و کشف می‌کنیم که ساختار قبیله‌ای حجاز چه تأثیری بر موقع واقعه‌ای مانند سقیفه‌ی بنی ساعدة داشته است.

**آقای اسماعیلی:** مسأله اینجاست که سقیفه‌ی بنی ساعدة یک بار اتفاق افتاده است و قابل تعمیم نیست و ما در زمانی قرار داریم که آن واقعه معدوم شده است.

**دکتر ولوی:** عرض می‌کنم. کار عالم با نسبت‌ستجی بین امور تمام می‌شود و از این پس کار فیلسوف آغاز می‌شود. به همین علت است که همه‌ی علوم یک رویکرد فلسفی دارند و از قدیم نیز چنین بوده است. فردی که در هر علم بتواند به درجه‌ی اجتهاد، یافتن نسبت‌ها و ارائه‌ی قاعده برسد، مدرک P.H.D دریافت می‌کند، یعنی Doctor of philosophy. یعنی ما باید به جایی برسیم که وارد عرصه‌ی سوم شویم، یعنی بین نسبت‌ها، نسبت دیگری بیاییم، به عنوان مثال در جایی انقلابی واقع شده است و مورخ علل و عوامل آن را بررسی کرده است، در جایی دیگری نیز انقلابی رخ داده است که علل و عوامل آن نیز بازیابی می‌شود، حال مانند کارل مارکس یا ماسکس و بر، یک برش طولی می‌زنیم و نظریه ارائه می‌کنیم. یعنی در تاریخ هم می‌توان نظریه ارائه کرد.

**آقای اسماعیلی:** این عمل مورخانه است؟ و به جامعه‌شناسی ارتباط ندارد؟

**دکتر ولوی:** بله کاملاً مورخانه است. ما داریم مطالعه و کار تاریخی انجام می‌دهیم، همچنان که دورکیم می‌گوید، جامعه‌شناسی یک مطالعه‌ی



دکتر منوچهری: تغییر در فلسفه و دیگر حوزه‌های معرفتی پیشینه دارد، اما به طور جامع و مانع، موضوع هیچ معرفتی نشده است و یکی از موضوعات آن‌ها بوده است. اما در جامعه‌شناسی و تاریخ این موضوع سبب پیوند ارگانیک آن دو شده است

که مشخص کنیم جای مورخان در مطالعات بین‌رشته‌ای جامعه‌شناسی و تاریخ کجاست؟ آیا مورخان فقط باید به دنبال توصیف و شناخت گسترشده از امر واقع باشند؟ یا می‌توانند در جایی به جامعه‌شناسی نزدیک شوند و از این علم هم کمک بگیرند؟ و به این صورت نباشد که جامعه‌شناسی به طور یک طرفه، داده‌های تاریخی را بگیرد، تحلیل کند و نظریه ارائه دهد. مورخان چه کاری می‌توانند انجام دهند؟ برداشت من این است که مورخان می‌توانند در حوزه‌ی تاریخ جامعه‌شناسی فعال شوند. تاریخ جامعه‌شناسی نیز همان مطالعه‌ی تاریخ است با رویکرد جامعه‌شناسی.

دکتر منوچهری: تاریخ جامعه‌شناسی یعنی تاریخ‌نگاری ای که جنس علوم اجتماعی دارد. و واضح آن فوکو است، نمی‌توان آن را sociological history دانست.

آقای اسماعیلی: آقای دکتر حضرتی، دوستان تفاوتی با فرمایش شما قائل شدند و آنچه را چنین‌مالی در مورد تفرد در واقعیت تاریخی گفتید، پذیرفتند. به نظر شما آیا واقعاً می‌توان به گزاره‌های این چنینی: هرگاه الف، آنگاه ب؛ در تاریخ دست یافت؟

دکتر حضرتی: اول باید مشخص کنیم می‌خواهیم در مورد چه مفهومی صحبت کنیم. وقتی در مورد جامعه‌شناسی تاریخی بحث می‌کنیم، که موضوع آن تغییر است و آثاری نیز در این باره تولید شده است، باید توجه داشت که آن کار مورخان نیست. کار جامعه‌شناسان است و دغدغه‌ی مورخانه هم نیست. دوم این که فرمودند مفهوم تاریخ جامعه‌شناسی خیلی کم استعمال می‌شود، بلکه درست است و در اروپا هم این اصطلاح بسیار کم به کار می‌رود. البته به نظر من علی‌دارد که الان جای بحث آن نیست. به نظرم تاریخ نظری که در اروپا زیاد استعمال می‌شود، به هر حال اصطلاح تاریخ جامعه‌شناسی وجود دارد و در مورد تعریف آن نیز اختلاف نظری نداریم. معنای آن بسیار گویای است.

وقتی از جامعه‌شناسی تاریخی صحبت می‌کنیم، یعنی مطالعه‌ی جامعه‌شناسی با رویکرد تاریخی، برخی در جامعه‌شناسی با این رویکرد مخالف بودند. ضدتاریخ‌گرایانی که اعتقادی به این رویکرد نداشتند و ثابت‌گرا بودند و تغییر را نمی‌پذیرفتند، مانند ریمون بدن، گلدستورپ، کایزرس، هچتر و... عدای هم به تغییر بدها دادند و با این رویکرد به مطالعات جامعه‌شناسی پرداختند، مانند اسکاچبول، گلدستون، ماهونی، برینگتون مور و... پس ابهامی در مورد جامعه‌شناسی تاریخی وجود ندارد. بحث بر سر این است که مورخان در این حوزه چه نقشی دارند؟ به نظر من هیچ نقشی ندارند؛ چراکه عزیمت‌گاه جامعه‌شناسی تاریخی، علم جامعه‌شناسی است و مورخان جامعه‌شناس نیستند و نظریه نمی‌شناسند، حتی از نظریه گریز هم ندارند. چون عزیمت‌گاه جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی است، جامعه‌شناسان با هم درگیر و در ستیزند و اتفاقاً در این ستیز مورخان هیچ نقشی ندارند. نکته‌ی مهم این است

آقای اسماعیلی: موضوع آن چیست؟

دکتر حضرتی: موضوع آن نیز انسان است. بین جامعه‌شناسی و تاریخ در مورد موضوع هیچ مناقشه‌ای وجود ندارد. جامعه‌شناس انسان را در زمان حال بررسی می‌کند و مورخ در زمان گذشته. اگر کمی آن را منطق کنیم، می‌توان گفت: رویداد مهم انسانی در گذشته، موضوع علم تاریخ است. در تاریخ جامعه‌شناسی نیز موضوع همین است. چون عزیمت‌گاه تاریخ است و ارائه نظریه مدد نظریست. سوالی که پیش می‌آید این است که پس تفاوت آن با تاریخ چیست؟ تفاوت در اینجاست که در تاریخ جامعه‌شناسی، توصیف و شناخت گسترشده با تبیین همراه می‌شود. تنها وظیفه‌ی مورخ توصیف نیست - که البته مورخان سنتی اغلب تنها توصیف و قایع می‌کنند - اما در این رویکرد مورخ به تبیین هم می‌پردازد.

آقای اسماعیلی: مورخان سنتی هم نوعی تحلیل علی از تاریخ ارائه می‌کردند.

دکتر حضرتی: طبری خود در مقدمه‌ی اثرش می‌گوید استنتاج عقلی کار من نیست. وی وظیفه‌ی خود را نقل خبر می‌داند و می‌دانیم پارادایم طبری در بین مورخان سنتی، پارادایم مسلط بوده است.

بحث در این است که تاریخ جامعه‌شناسی، علاوه بر توصیف گسترشده، می‌خواهد آنالیز و تجزیه و تحلیل هم داشته باشد. این کار را چگونه باید انجام دهد؟ برای این کار باید نامه‌ها را به متغیرها تبدیل کرد تا گزاره‌ی علمی شکل گیرد. من با این نظر موافق نیستم که شناسایی می‌تواند گزاره‌ی علمی تلقی شود. به عنوان مثال اگر بگوییم رویداد سقیفه‌ی بنی ساعدة در سال

دکتر ولوی: جامعه‌شناسی یک مطالعه‌ی ایستاست و در یک برش خاص زمانی صورت می‌گیرد؛ ولی در تاریخ، جریان‌شناسی انجام می‌گیرد. در تاریخ هم اگر مقتضیات به درستی شناخته شود، لوازم و شرایط فراهم باشد و مانع هم نباشد، می‌توان به راحتی یک فیزیکدان نظریه داد و تحلیل کرد

## تاریخ جامعه‌شناسی

است. البته نقطه‌ی قوت تاریخ همین جاست و گاه می‌تواند فاکتی تولید کند، که آن نظریه‌ها را باطل کند. بنابراین مورخ در مطالعات بین‌رشته‌ای مایل است از توصیف عورت کند. گاه می‌گوییم نادر به هند حمله کرد، گاه می‌گوییم چرا حمله کرد؟ آنجا که از چرا بی سوال می‌کنیم، نیاز به نظریات جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و علوم سیاسی داریم. در اینجا باید انتظار داشت که تاریخ نظریه تولید کند. مطالعات بین‌رشته‌ای یعنی همین:

ما در رشته‌ی تاریخ، واحد درسی جامعه‌شناسی تاریخی داریم. به نظر من این درس از موضوع منفعانه در برنامه‌ی درسی دانشگاه‌ها گنجانده شده است. این درس باید در رشته‌ی جامعه‌شناسی می‌بود و ما باید تاریخ جامعه‌شناسی را در رشته تاریخ ارائه کنیم و بگوییم چگونه می‌توان از تاریخ به نظریه‌آزمایی رسید. این موضوع اتفاقاً تنها در ایران نیست، در همه جا به چشم می‌خورد. به عنوان مثال در جانی دکتر ولوی سقیفه‌ی بنی ساعدة را زدیدگاه ویر تحلیل کردنده، این به نظر من یعنی تاریخ جامعه‌شناسی. چرا که این تحلیل از زاویه‌ی تاریخ و با استفاده از نظریات جامعه‌شناسی انجام گرفت.

**آقای اسماعیلی:** شما در تاریخ یک تقسیم‌بندی به لحاظ روش و غایت انجام دادید. بفرمایید با این تقسیم‌بندی در مورد تاریخ جامعه‌شناسی چه می‌توان گفت؟

دکتر حضرتی: به نظر من هیچ فرقی ندارند. وقتی در درون دانش تاریخ توصیف بر محور نامها می‌کنید، یک کار تقریبی انجام داده‌اید. در تاریخ جامعه‌شناسی هم همین طور. کار مورخ شناخت گستردۀ است. نکته‌ای که وجود دارد این است که مورخ ممکن است نخواهد به توصیف گستردۀ اکتفا کند و سؤال‌هایی تبیینی دارد که نمی‌خواهد منتظر بماند بینند جامعه‌شناس به آنها پاسخ می‌دهد یا نه؟ در اینجا از جامعه‌شناسی کمک می‌گیرد، بدون این که موضوع و روش تغییر کرده باشد. فقط روش او ترکیب شده است، به این معنا که در قالب مطالعه‌ی بین‌رشته‌ای علاوه بر توصیف گستردۀ مبتنی بر نامها، سعی می‌کند با کمک گرفتن از نظریات جامعه‌شناسی، به تبیین هم پیروزی تأثیر بآزمایی هم کرده باشد.

اما متأسفانه این مباحث در میان مورخان ما جا نیافتاده است. به نظر من اگر در مطالعات مورخان، تاریخ جامعه‌شناسی - یعنی مطالعه‌ی رویدادهای تاریخی با

هرچری روی داد، کجای این گزاره، علمی است؟ حتی اگر همه‌ی افراد دخیل در آن را با جایگاه و نقششان به طور گستردۀ شناسایی کنیم، گزاره علمی ارائه نکرده‌ایم، چون این گزاره محصور در نامه است. گزاره‌ای علمی است که قابل تعمیم باشد. مثلاً وقتی در طی تحقیقی، وضعیت سکته‌ی قلبی در زبان و امریکا شناسایی می‌شود و روش می‌شود که سکته‌ی قلبی به مراتب در زبان کمتر از آمریکاست، حال می‌توان آن را به یک گزاره‌ی علمی تبدیل کرد و گفت که سکته‌ی قلبی، تابعی است از روغن‌های اشباع شده. این گزاره قابلیت تعمیم به همه‌ی نقاط جهان را دارد.

مثلاً گزاره‌هایی مانند این که هولاکو مؤسس سلسله در ایران است یا انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۲۸۵ هجری رخ داد، گزاره‌های علمی نیستند. ولی وقتی می‌گوییم محرومیت نسبی باعث انقلاب می‌شود، گزاره‌ای علمی ساخته‌ایم. چراکه فراتر از نام‌ها به متغیری فرازمانی و فرامکانی رسیده‌ایم که حالا قابل تعمیم است. در تاریخ جامعه‌شناسی از این نوع گزاره‌ها کمک می‌گیریم. این گزاره‌ها را جامعه‌شناسان می‌سازند نه مورخان. اما در تاریخ جامعه‌شناسی می‌تواند مورد استفاده مورخان قرار بگیرد.

**آقای اسماعیلی:** به نظر شما این سخن این خلدون که: گویی همیشه حاشیه به متن مسلط می‌شود و حاشیه‌نشینان به نقاط ثروتمند تعرض می‌کنند و این سیکل ادامه می‌باید، مورخانه است یا جامعه‌شناسانه؟

دکتر حضرتی: اگر قابل تعمیم باشد، گزاره‌ی علمی است و رویکرد جامعه‌شناسانه. اما معمولاً مورخان در تاریخ به دنبال ارائه گزاره‌ی علمی نیستند. مورخ وقتی به گزاره‌ی علمی برسد، متوقف می‌شود، ولی جامعه‌شناس به دنبال آزمون و یا اثبات گزاره‌ی علمی است. وقتی از زاویه‌ی دانش تاریخ به مسئله نگاه کنیم، تاریخ جامعه‌شناسی بسیار به تاریخ نظری نزدیک می‌شود. یعنی این که دغدغه‌ی برخی مورخان این است که در توصیف گستردۀ متوقف نشوند. اما نکته این است که مورخان، جامعه‌شناس نیستند، به دنبال گزاره‌های علمی تولیدشده در جامعه‌شناسی هم نیستند، اما به ادامه‌ی توصیف گستردۀ مایلند تحلیل و تبیین اضافه کنند، و برای این کار احتیاج به نظریه دارند و چون علم تاریخ، علم تولید نظریه نیست، از علمی که نظریه تولید می‌کنند، کمک می‌گیرند. مورخ این نظریات را در مطالعات خود به آزمون می‌گذارد. یعنی کار تاریخ جامعه‌شناسی نظریه‌آزمایی است. به نظر من البته این کار سیار مشکل

موشک به فضا پرتاب نمی‌کنیم، ولی این امر از علمی بودن آن نمی‌کاهد. و کسی نیوتن را تخطه نمی‌کند. فیزیک بطلیوسی هم علمی است، امروز فقط ابزار مدرن‌تری در اختیار فیزیکدانان قرار گرفته است. در تاریخ هم یک مورخ می‌تواند استنباط خود را از یک پدیده بیان کند و مورخ دیگری استنباط متعالی‌تری ارائه دهد.

**اقای اسماعیلی:** در بخش پایانی، خواهش می‌کنیم دوستان جایگاه نظریه را در این بحث تبیین کنند و یک جمع‌بندی نیز ارائه دهند.

**دکتر منوچهروی:** امروزه در منطق، بحث منطق فلزی مطرح است و صفر و یک یا این یا آن مطرح نیست. نه این که بخواهیم یک چارچوب نظری تحمیل کنم، که به واقع این گونه می‌بینم و بحث تاریخ و جامعه‌شناسی جنبه‌ی ماتریکسی دارد. به این معنا که ما موضوع و روش داریم. اگر به صورت طیفی نگاه کنیم و در یک طرف طیف تاریخ و در سوی دیگر، جامعه‌شناسی را قرار دهیم، به هر میزانی که مورخ در هریک از مباحث نظریه، توصیف، تبیین، رخداد، روش و... به سوی دیگر نزدیک شود، همچنان تاریخ است، اما به آن سمت گرایش یافته است و به همین ترتیب جامعه‌شناسی. یعنی جایی است که جامعه‌شناسی می‌خواهد به یک رخداد تاریخی پردازد، اما دغدغه‌ی جامعه‌شناسانه است. در جایی موضوع تغییر است، اما در چگونگی شناخت و فهمیدن و پرداختن به آن، به جامعه‌شناسی نزدیک می‌شود، بدون استحاله یافتن تاریخ است. اگر تاریخ و جامعه‌شناسی در ابتدا، دو سوی یک طیف قرار دارند، به لحاظ روش و موضوع در جایی به یکدیگر نزدیک می‌شوند و همگراپی پیدا می‌کنند، در این همگراپی است که جامعه‌شناسی تاریخی کارکرد و هویت می‌پابند. درین این دو نیز یک رشته با هویت خاص خود وجود دارد یا مورخینی که از جامعه‌شناسی کمک می‌گیرند و یا جامعه‌شناسانی که از تاریخ پرهز می‌برند.

**اقای اسماعیلی:** جایگاه نظریه در جامعه‌شناسی تاریخی چیست؟

**دکتر منوچهروی:** در این که نظریه‌پردازی به معنای تبیین و تحلیل یک وجه برجسته‌ی جامعه‌شناسی تاریخی است، شکی نیست. سه موضوع عمده در جامعه‌شناسی تاریخی وجود دارد: انقلاب صنعتی، انقلاب سیاسی و اجتماعی و شکل‌گیری دولت مدرن، که هیچ‌بک را نه مورخان و نه جامعه‌شناسان به تنها یاری نمی‌توانند بررسی و تبیین کنند. اگر مصر باشیم که حتماً نظریه را عالمی جدا از رخداد یا واقعه بدانیم، اشتباہ کردیم. رخداد با نظریه از ابتدا همراه است و هیچ یک بدون دیگری وجود ندارد.

**دکتر ولوی:** من نکته‌ای عرض کنم، در برخورد با بحث علم و دسته‌بندی‌های علمی، مبانی منطق فازی به نظر کارآمد می‌آید. نباید دیوار بلندی میان تاریخ و جامعه‌شناسی بکشم و بگویم اینجا تاریخ پایان می‌باید و جامعه‌شناسی آغاز می‌شود و بالعکس. گذن هم می‌گوید موضوع تاریخ و جامعه‌شناسی مطالعه‌ی رفتار معنی دارد و جامعه است. هر دو همین دغدغه را دارند و تنها در زمان متفاوتند. بنابراین این نگرانی را که به صورت سنتی در ذهن ما وارد شده است که باید بین این دو مز قائل شد، باید کنار گذاشت. این نگاه اکنون در غرب

کمک گرفتن از نظریات جامعه‌شناسی - ترکیب شود و به نظریه‌آزمایی ختم شود، قطعاً مورخان حرف‌های تازه زیادی برای گفتن خواهند داشت.

**دکتر ولوی:** یکی از لوازم اصلی آزمون نظریه این است که نظریه‌شناس پاشیم، لازمه‌ی نظریه‌شناس بودن هم این است که هم موضوع، هم روش و هم غایت را در موضوعی که آن نظریه ارائه شده است - بدانید؛ و گزنه آن نظریه کارایی و کارآمدی لازم را در حوزه‌ی موردنظر ما خواهد داشت و مانند آثاری می‌شود که دانشجویان ما به طور تقليدی انجام می‌دهند و تحملی است. آن‌ها شنیده‌اند که تحقیق باید چارچوب نظری داشته باشد، پس به هر قیمتی، نظریه‌ای را پیدا می‌کنند، بدون این که مبنای روش تولید و غایت آن نظریه را بشناسند و آن موضوع را با آن تحلیل کنند. این کار کمکی به اهل تاریخ نمی‌کند. اگر مورخان بخواهند قلمرو خود را ارتقاء دهند، چاره‌ای ندارند. جز این که به لحاظ روش یا غایت یا موضوع از علوم دیگر کمک بگیرند. همان کاری که آنالیست‌ها کردند.

البته من بحثی هم روی اصطلاح تاریخ جامعه‌شناسی دارم. چرا باید این اصطلاح را به کار ببریم؟ خیلی راحت می‌توانیم بگوییم تاریخ جامعه‌شناسانه، مثل تاریخ روان‌شناسانه، تاریخ زبان‌شناسانه و...

**دکتر حضرتی:** از حيث زبان‌شناسی، تاریخ جامعه‌شناسانه، ناظر به جامعه‌شناس است؛ ولی تاریخ جامعه‌شناسی، ناظر به دانش جامعه‌شناسی است.

**دکتر ولوی:** نه چنین نیست. تاریخی است که با رویکرد جامعه‌شناسانه بررسی می‌شود توضیح دیگر این که در منطق برای تعریف قضیه می‌گوییم؛ لفظ مرکب تام خبری، که با قالب شرطی به خود می‌گیرد و یا حملی. و از نظر منطقیون اگر قضیه‌ای خبری داشته باشیم و آن را به صورت شرطی یا حملی تنظیم کنیم، مفید علم است. همچنین در منطق داریم که قضایای حملی یا شخصیه هستند یا طبیعیه، یا مهمله هستند یا مسورة، و می‌گویند قضایای شخصیه، مفید علم نیست. اما نمی‌گویند علمی نیست. و قضایای مهمله و بهویژه مسورة را مفید علم می‌دانند. در تاریخ هم حداقل به لحاظ شکل، هم می‌توان قضیه مهمله ساخت و هم شرطی، مثلاً می‌توان گفت اگر شرایط الف و ب و ج و د در جامعه‌ای موجود باشد، می‌تواند حادثه‌ای مثل سقیفه بینی ساعده تولید شود. بحث ما بر سر لفظ سقیفه نیست، بر سر محتوای آن است. عناصر مشترکی را استخراج می‌کنیم و اگر این عناصر تحقق پیدا کند، سقیفه‌ای پیدا می‌شود و اگر سقیفه‌هایی پیدا شود، می‌توانیم نظریه ارائه کنیم. بنابراین مورخ هم می‌تواند هم گزاره‌های حملی و شرطی تولید کند و از آنها به نظریه برسد. به همان سادگی دیگر علوم.

**اقای اسماعیلی:** به زبان امروزی یعنی ما معنای خود را از سقیفه دریافت کرده‌ایم و همین معنا را تعیین می‌دهیم.

**دکتر ولوی:** بله و علم هم همین است. همه‌ی عالمان دریافت خود را مبنای نسبیت‌سنجی خود قرار می‌دهند. چالش و تعارض هم وجود دارد و به همین ترتیب است که علم پیشرفت می‌کند. مسلماً امروز با مبانی فیزیک نیوتن

انسان‌ها افرادی خشن و سخت‌گیر و بی‌رحم خواهند بود. وی دقیقاً نسبت بین دو متغیر را بیان می‌کند.

**دکتر حضرتی:** پیشتر عرض کردم که در لابه‌لای توصیف گستردۀ مورخان، ممکن است گزاره علمی قابل تعمیم نهفته باشد، ولی برجسته کردن و اثبات آن دغدغه‌ی مورخانه نیست.

**دکتر ولوی:** این‌ها قرار نیست به گزاره‌ی علمی تبدیل شوند، گزاره‌ی علمی هستند. وقتی گزاره‌ای را در قالب جمله‌ای با «است» تنظیم کنید، گزاره‌ی علمی است ولی ممکن است مفید علم نباشد.

**دکتر حضرتی:** ما گزاره‌ای را علمی می‌دانیم که فرازمانی و فرامکانی باشد. گزاره‌ای که به یک مکان و زمان خاص تعلق داشته باشد، علمی نیست. این ناشی از تفاوت در دو نوع استراتژی است که در علوم وجود دارد؛ استراتژی تقریبی و استراتژی تعمیمی. استراتژی علومی مانند تاریخ هیچ وقت تعمیمی نبوده است، مگر در مطالعات بین‌رشته‌ای. به همین جهت تلاش آن‌ها به گزاره‌های تعمیمی ختم نمی‌شود.

**دکتر ولوی:** در منطق داریم. هر لفظ تام خبری در قالب حملی یا شرطی یک گزاره‌ای علمی است. این نکته که گزاره‌های علمی فرازمانی و فرامکانی هستند کاملاً صحیح است. به همین دلیل گزاره‌های علمی را نمی‌توان مقید به زمان یا مکان کرد و از افعالی چون بود، خواهد بود، ... استفاده نمود. گزاره‌های علمی حتماً باید در قالب «الف»-«ب» است. تنظیم شود.

**دکتر حضرتی:** اس بساط من این است که وقتی توصیف گستردۀ را مثلاً در مورد انقلاب مشروطه، بیان می‌کنیم، در این توصیف گستردۀ می‌تواند گزاره‌هایی هم وجود داشته باشد که آن گزاره‌ی علمی را برای ما تابعی کنند، اما تا زمانی که مورخ در پژوهش خود متغیری نسازد که مثلاً انقلاب تابعی است از متغیر  $x_1$  و  $x_2$ ، توصیف گستردۀ او به گزاره‌ی علمی ختم نمی‌شود. من عرضم این است که توصیف مورخان به ساخت این گزاره‌های فرازمانی و فرامکانی نمی‌انجامد مگر توسط جامعه‌شناسان، هرچند ساختن این گزاره‌ها کاری بسیار ساده‌تر از کار مورخان باشد.

نکته‌ی دیگر این که تاریخ جامعه‌شناسی به مورخان کمک می‌کند که گزاره‌های تقریبی را به یک نظریه ختم کنند. به نظر من در جامعه‌شناسی تاریخی، از داده‌ها به نظریه می‌رسند، اما در تاریخ جامعه‌شناسی، از نظریه به سراغ داده‌ها می‌روند و نظریه اصل قرار می‌گیرد و بعد به دنبال داده‌ها می‌گردد. این کار که امروزه در دانشگاه‌های ما هم انجام می‌گیرد، بسیار خطرونگ است. باید در این قسمت حساسیت پیشتری به کار گرفت و تنها در قید به کار بردن نظریه نباشیم. چراکه وظیفه‌ی مورخان را که شناخت گستردۀ و عمیق است می‌تواند تحت الشعاع قرار بدهد.

**آقای اسماعیلی:** با تشکر از استاد و حضار محترم که در این جلسه شرکت کرند.

هم مورد تجدید نظر قرار گرفته است. معرفت‌های مضاف برای تجدید نظر و بازنگری نگاه‌های محدودی ایجاد شده‌اند که می‌خواهند همه چیز را از یک زاویه بنگرند.

**آقای اسماعیلی:** راه حل شما برای دانشجویان چیست؟ در دانشگاه‌های ما این طور جا افتاده است که تحقیق حتماً باید چارچوب نظریه داشته باشد و گاه در یک پایان‌نامه، ۷۰ صفحه نظریه‌پردازی می‌بینید که موضوع بیان نامه هیچ ساختی با آن ندارد و اگر آن ۲۰ صفحه حذف شود، هیچ اتفاقی نمی‌افتد و لطمۀ‌ای به موضوع وارد نمی‌شود.

**دکتر ولوی:** این مشکل نه به دانشجو برمی‌گردد و نه به استاد. باید تجدید نظر اساسی در آموزش تاریخ از سطوح پایین دبیرستانی تا دانشگاه انجام گیرد. برنامه‌بازی باید تغییر کند تا دانشجویی کارشناسی بتواند نگاه خطی و محدود خود را تغییر دهد و در دوره‌ی کارشناسی ارشد و دکتری، بتواند نظریه ارائه کند و محقق باشد. وقتی از دوره‌ی راهنمایی تا دبیرستان و دانشگاه، همه چیز به صورت توصیف و قایع تدریس می‌شود و به دانش‌آموز یا دانشجو اینگونه القاء می‌شود که تاریخ یعنی محفوظات، این تاریخ منشأ عبرت نمی‌شود. ما تاریخ مطالعه می‌کیم تا برای امروز و فردای ما مفید باشد، اطلاعات صرف چه کمکی به ما می‌کند؟ همه تاریخ خوانده‌ایم، اما بد خوانده‌ایم و تاریخ نمی‌دانیم. تاریخ را در منطق ارسلوبی خوانده‌ایم و نه فازی.

**دکتر حضرتی:** من به دنبال این نیستم که بر اساس منطق ارسلوبی و یا منطق فازی جامعه‌شناسی و یا تاریخ را تعریف کنم. من قصد دارم بگویم ماهیت آن چیزی که در تاریخ و جامعه‌شناسی اتفاق می‌افتد، چیست. ما باید بگوییم مورخان تاکنون عمل کرده‌اند؟ امروز که این میزان تحله و مکتب وجود دارد، در آن‌ها جای مورخان کجاست و جای جامعه‌شناسان کجا؟ نکته‌ی دیگر اینکه ما باید مشخص کنیم که تاریخ ورزی یعنی چه؟ دکتر ولوی معتقد‌داند که در تاریخ هم می‌توان نظریه‌پردازی کرد. من این نظر را نمی‌کنم؛ ولی می‌گوییم تاکنون علم تاریخ به نظریه‌پردازی نرسیده است. حتی یک نظریه هم نمی‌توانیم نام ببریم که در حوزه‌ی تاریخ ارائه شده باشد.

**دکتر ولوی:** آیا شما گزاره‌هایی را که این خلدون یا مسعودی مطرح می‌کنند علمی نمی‌دانید؟

**دکتر حضرتی:** آن‌ها عموماً در مقام تاریخ ورزی با محوریت نامها و در قالب رویکردی زمان‌مند و مکان‌مند به دنبال توصیف گستردۀ بودند. گزاره‌ی علمی تعریف دارد. گزاره‌ای علمی است که تعمیم‌پذیر باشد که این خلدون در مقدمه به آن نزدیک می‌شود.

**دکتر ولوی:** گزاره‌های مسعودی این ویژگی را دارند. به عنوان مثال مسعودی بین شرایط آب و هوایی اقالیم هفت‌گانه و صدور رفتارهای خاص از جماعتی که در آن اقالیم زندگی می‌کنند، ارتباط برقرار می‌کند. صرب‌ها را مثال می‌زنند و می‌گوید اگر یک اقالیم آب و هوایی سرد باشد، مانند محیط زندگی صرب‌ها،